

وی در زمان پدر خود هارون الرشید، به امارت خراسان گماشته شد و در سال ۱۹۳ ق که هارون به توس رفت، وی را برای فتوحات و سرکوب دشمنان اسلام، به آسیای میانه، از جمله سمرقند گسیل داشت. در همان جا بود که خبر مرگ پدرش را شنید.^۵ پس از مرگ پدرش، برادر وی، محمد امین به خلافت رسید، و برخلاف وصیت پدرش هارون، برادر خود مأمون را از

شیفتگان کتاب

علی رفیعی علامرودشتی

بخش پنجم

۵. مأمون عباسی^۱ (۱۷۰-۲۱۸ ق/ ۷۸۶-۸۳۳ م)

ابوالعباس یا ابوجعفر، عبدالله بن هارون الرشید، هفتمین خلیفه مقتدر، سیاستمدار و عالم در میان بزرگان و خلفای بنی عباس است. وی در نیمهٔ ربیع الاول ۱۷۰ / ۱۴ سپتامبر ۷۸۶ دیده به جهان گشود و از همان دوران خردسالی، به فراگیری دانش پرداخت و از افرادی مانند هُشیم، عباد بن عواد، یوسف بن عطیه، ابومعاویه ضریر و ... حدیث شنید و علوم متداول آن زمان را فراگرفت و در دانشهایی مانند فقه، ادبیات عرب، تاریخ و ایام الناس مهارت فراوانی یافت، و چون به سن بلوغ رسید، به فلسفه و علوم اوایل گرایش فراوانی پیدا کرد و از راه مطالعه کتب و حضور نزد اساتید فن، به تکمیل معلومات خویش پرداخت. برخی نوشته‌اند که همین علاقه و تمایل شدید وی به فلسفه و علوم اوایل، او را به اعتقاد به خلق قرآن سوق داد و در این باره با دانشمندان، فقیهان و محدثان فرق مختلف اسلامی به بحث و مجادله پرداخت.^۲

فرزندش فضل، یحیی بن اکثم، جعفر بن ابی عثمان طیالسی، عبدالله بن طاهر، احمد بن حارث شیبی، دُعبَل خزاعی شاعر و دیگران از او حدیث شنیده و روایت کرده‌اند. در میان بزرگان و خلفای بنی عباس، کسی نبود که در حزم و اراده، بردباری و دانش، رأی و هوشمندی، شجاعت و بزرگی به پای او برسد.^۳

او چه در زمان حکومت بر خراسان بزرگ و چه در هنگام خلافت بر سرزمین پهناور اسلامی، برای مناظره و مباحث کلامی، فلسفی، فقهی و حدیثی مجالس علمی و فرهنگی فراوانی برقرار می‌کرد و خود نیز در آن مجالس شرکت و نظارت داشت و گاه گاهی به نقل حدیث می‌پرداخت.^۴

۱. انساب الاشراف، ۶۷/۳، ۸۹، ۱۲۷، ۲۳۳، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۷۹؛ اخبار الطوال، ص ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۰۰؛ المجز، ص ۴۰، ۶۱؛ عیون الاخبار، ۲/۲۵۳-۲۵۵؛ المعارف، ابن قتیبه، ص ۳۷۷، ۳۹۱؛ المعرفة و التاريخ، ۳/۳۳۵؛ التاج فی اخلاق الملوك، جاحظ، ص ۸۸؛ البیان و التبيين، ۲/۱۹۴؛ ۷۵، ۷۲/۴؛ البرصان و العرجان، جاحظ، ص ۲۷، ۴۸، ۸۶، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۷۴، ۲۰۶، ۲۴۶، ۲۸۲، ۳۰۸؛ تاریخ یعقوبی، ۲/۵۳۸-۵۷۴؛ تاریخ طبری، ۴۷۸/۸ به بعد؛ نسب قریش، ص ۷۹، ۱۰۶، ۱۳۱، ۲۵۲، ۲۷۲، ۲۸۰ به بعد؛ اخبار الموقیات، زبیر بن بكار، ص ۵۱-۵۷؛ اخبار القضاة و کعب، ۱/۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۵۶/۲، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۸۴؛ تاریخ بغداد خطیب، ۱۰/۱۸۱-۱۸۹؛ تاریخ بغداد، ابن طیفور، صفحات متعدد؛ البدء و التاريخ، ۶/۱۱۲-۱۱۳؛ تاریخ سنی ملوک الارض، ص ۱۶۶-۱۶۸؛ التنبیه و الاشراف، ص ۳۰۲-۳۰۵؛ مروج الذهب، ۲/۲۴۷-۲۶۹؛ الكامل، ۶/۲۸۲ به بعد؛ تاریخ حلب عظیمی، ص ۲۳۸-۲۴۹؛ المرضع، ص ۱۹۱، ۳۳۲؛ تاریخ الزمان، ابن عبری، ص ۲۲-۲۸؛ الاتیاء فی تاریخ الخلفاء، ص ۷۴، ۷۶، ۷۹ به بعد؛ نهاية الارب، ۳/۲۰۵-۲۳۷/۲۲-۲۴۳؛ تاریخ الاسلام، ذهبی (حوادث و وفیات ۲۱۱-۲۲۰ ق)، ص ۲۲۵-۲۴۰؛ دول الاسلام، ۱۲۷/۱-۱۳۲؛ سير اعلام النبلاء، ۱۰/۲۷۲-۲۹۰؛ العبر، ۱/۲۹۵ و صفحات دیگر؛ الوافی بالوفیات، ۱۷/۶۵۴-۶۶۶؛ فوات الوفيات، ۲/۲۲۵-۲۳۹؛ المختصر فی اخبار البشر، ۲/۳۱۰-۳۱۰؛ خلاصة الذهب المسبوك، ص ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۳ به بعد؛ عقد الفريد، ۵/۱۱۹؛ اخبار الدول، ص ۱۵۳-۱۵۵؛ المنتظم، ۱۱/۳-۳۸؛ تاریخ الخمیس، ۲/۳۳۴؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۳۰۶-۳۳۲؛ شذرات الذهب، ۲/۳۹؛ الفهرست، ابن ندیم، ص ۳۰۳-۳۰۴؛ عصر المأمون، احمد فرید رفاعی؛ البداية و النهاية، ۱۰/۲۹۸ به بعد؛ وفیات الاعیان، صفحات متعدد؛ صبح الاعشى، ۱/۴۶۶؛ مفتاح السعادة، ۱/۲۴۲؛ تاریخ الحكماء، قفطی، ص ۲۹-۳۰؛ خطط، مقریزی، ۲/۳۵۷؛ رسائل البلغاء، کر دعلی، ص ۴۷۸-۴۸۰؛ لمحات من تاریخ الكتاب و المكتبات، صوفی، ص ۲۰۵؛ تاریخ مدينة دمشق، ۳۳/۲۷۵-۳۴۱؛ معجم المؤلفین، ۶/۱۶۱؛ هدية المارفين، ۱/۴۲۹؛ الاعلام، زرکلی، ۴/۲۸۷؛ خزائن الکتب القديمة فی العراق، ص ۱۰۵ به بعد؛ دور الکتب العربية العامة و شبه العامة، ص ۵۵ به بعد؛ سرح العیون، ص ۱۳۰؛ تاریخ آداب اللغة، ۳/۳۱۰-۳۱۱؛ دلیل خارطة بغداد، مصطفی جواد، ص ۱۳۰؛ درآمدی بر دائرة المعارف کتابخانه‌های جهان، ص ۶۱-۷۰.

۲. تاریخ الاسلام، ذهبی، ص ۲۲۷.

۳. همان.

۴. تاریخ بغداد، ۱۰/۱۸۶.

۵. تاریخ مدينة دمشق، ۳۳/۲۸۵.

این‌رو، به مأمون نوشت که حاضر است کتابها را در اختیار وی قرار دهد. مأمون گروهی از شخصیت‌های علمی و دانشمندان، از جمله حجاج بن مطر، ابن بطریق و سلم رئیس بیت‌الحکمة بغداد را به روم اعزام کرد، تا در کتابخانه‌های روم به جست‌وجو پردازند و کتابهای مهم و اساسی علوم اوایل و فلسفه و منطق را شناسایی و گردآوری نمایند و سپس به بغداد انتقال دهند. این گروه پس از یک سال جست‌وجو، کتابهای فراوانی را انتخاب کردند، و به بغداد منتقل ساختند. مأمون بی‌درنگ هیتی را، که حنین بن اسحاق و ثابت بن قزّه از آن جمله بودند، مأمور ترجمه آن کتابها کرد.^۴

برخی نوشته‌اند که مأمون حدود صد بار شتر کتاب را از قسطنطنیه به بغداد منتقل کرد، که دارای ذخایر گرانبهایی مانند کتابهای بطلمیوس بود. انتقال این کتابها، براساس پیمان‌نامه صلحی بود که با امپراتور میخائیل سوم بسته شد. یکی از بندهای آن پیمان‌نامه، انتقال بسیاری از کتابهای کتابخانه‌های مهم قسطنطنیه به بغداد بود.^۵

این مطالب را دیگران نیز با اختلافات جزئی آورده‌اند؛ از جمله قفطی، که در شرح حال ارسطو به نقل این داستان پرداخته است.^۶ ممکن است انتقال کتابهای کتابخانه‌های روم و یونان به بغداد، چندین بار انجام یافته باشد، زیرا مورخان، داستان این انتقال را به گونه‌های مختلفی مطرح کرده‌اند.^۷

مأمون از خراسان نیز به مقدار صد بار شتر کتاب نفیس و گرانبها به بغداد منتقل کرد؛ چنان‌که نوشته‌اند از حاکم صقلیه در اندلس نیز خواست که کتابهایی را برای وی بفرستد و او خواسته مأمون را اجابت کرد.^۸

ممکن است مأمون در طول دوران امارت خود بر خراسان، به گردآوری آثار علمی - فرهنگی ایرانیان پرداخته، سپس آنها را به بغداد منتقل ساخته باشد.

ولیعهدی خویش برکنار کرد. مأمون از این جریان خشمگین شد و خود را خلیفه نامید، و با این‌که برادرش محمد امین زنده بود، مردم با مأمون بیعت کردند. این اتفاق در سال ۱۹۵ ق روی داد و پس از مرگ محمد امین، در سال ۱۹۸ ق در بغداد نیز به وسیله طاهر بن حسین با او بیعت کردند و او در مرو به سر می‌برد. مأمون پس از آن امام علی بن موسی الرضا (ع) را به ولایت عهدی خود انتخاب کرد و دستور داد مردم و بنی عباس لباس سبز بپوشند و لباس سیاه را که علامت و شعار بنی عباس بود، از میان برداشت. همین امر باعث نگرانی و قطع رابطه بسیاری از بنی عباس و شورش آنان علیه وی گردید و آنان با ابراهیم بن مهدی عباسی، عموی مأمون، بیعت کردند، ولی مأمون حسن بن سهل را به جنگ عمویش فرستاد، و ابراهیم پس از شکست از حسن بن سهل، مورد عفو مأمون قرار گرفت.^۱

مأمون بیست سال خلافت کرد و در روز پنجشنبه ۱۷ رجب ۲۱۸ / ۱۰ اوت ۸۳۳ در بَدَنَدون یا بَدَنَدون چشم از جهان فرو بست و جنازه وی از آنجا به طرسوس منتقل گردید و به خاک سپرده شد.^۲

ابن ندیم چند اثر را به وی نسبت داده است: رسالة فی اعلام النبوة، حجج مناقب الخلفاء بعد النبى (ص)، جواب ملک البرغر فیما سئل عنه من امور الاسلام و التوحید.^۳

ابن ندیم علت شیفتگی مأمون به کتاب و گردآوری مجموعه‌های نفیس فلسفی و علوم اوایل را این‌گونه بیان کرده است: گویا مأمون ارسطو را در خواب می‌بیند و از وی درباره برخی مسائل سؤال می‌کند و ارسطو به وی جواب می‌دهد. مأمون پس از این‌که از خواب بیدار می‌شود، بلافاصله نامه‌ای به پادشاه روم می‌نویسد و از وی می‌خواهد که آثار ارسطو و دیگر کتابهای علوم و فنون و فلسفه را برای وی به بغداد بفرستد. پادشاه روم از این کار امتناع می‌ورزد. این خبر به مأمون می‌رسد. از این‌رو، سپاهیان خود را بسیج می‌کند که به روم حمله کند. وقتی این خبر به پادشاه روم می‌رسد، مشاوران، راهبان و کشیشان را فرا می‌خواند و درباره این مطلب با آنان به مشورت می‌پردازد. آنان به پادشاه روم می‌گویند: بهتر است این کتابها را برای مأمون بفرستی، زیرا از این‌راه هم می‌توانی در دین مسلمانان و عقایدشان خلل وارد کنی و هم آنها را در ایمانشان متزلزل سازی. این پیشنهاد در نظر پادشاه روم پسندیده آمد. از

۱. همان، ۲۸۲-۲۸۳؛ تاریخ الاسلام، ص ۲۳۲.

۲. تاریخ بغداد، ۱۸۹/۱۰؛ معجم البلدان، ۵۳۰/۱-۵۳۱.

۳. الفهرست، ص ۱۲۹.

۴. الفهرست، ص ۳۰۳-۳۰۴؛ شرح‌العیون، ص ۱۳۰؛ مفتاح‌السعادة، ۲۷۰/۱.

۵. لمحات من تاریخ‌الکتاب و المکتبات، صوفی، ص ۲۰۳.

۶. تاریخ‌الحکماء، ص ۲۹-۳۰.

۷. خزائن‌الکتب‌القديمة فی‌العراق، ص ۱۰۹؛ دور‌الکتب‌العربية‌العامة و شبه

العامة، یوسف‌العش، ص ۵۴.

۸. دلیل‌خارطة بغداد، ص ۱۳۰-۱۳۲.

می‌کردند. روزی مأمون در حین مشاهده دفتر ثبت کتابها، کتاب جاویدان خرد را نیافت. از این رو، از کتابداران درباره علت عدم ثبت نام این کتاب در دفتر کتابخانه بیت‌الحکمه سؤال کرد.^۳

۶. ابوتمام طائی^۴ (۱۹۰-۲۳۲ ق / ۸۰۶-۸۴۷ م)

ابوتمام، حبیب بن اوس بن حارث بن قیس طائی شامی، ادیب نامدار شیعی و شاعر بلندآوازه و حماسه‌سرای نامدار عرب

۱. الفهرست، ص ۲۰۹.

۲. تاریخ بغداد، ۱۵۵/۱۴؛ معجم الادیاء، ۱۲/۱۶.

۳. رسائل البلغاء، کردعلی، ص ۴۷۸ - ۴۸۰؛ خزائن الکتب القديمة فی العراق، ص ۱۱۱-۱۱۲.

۴. تاریخ طبری، ۱۹۴/۱؛ الاغانی، ۳۸۳/۱۶-۳۹۹؛ الفهرست، ابن‌ندیم، ص ۱۹۰؛ اخبار ابی‌تمام صولی؛ تاریخ بغداد، ۲۴۲/۸-۲۴۷؛ عیون الاخبار، ابن‌قتیبه، ۲۳۳/۱، ۲۳۵، ۲۵۳؛ طبقات الشعراء، ابن‌معتز، ص ۲۳۵، ۲۵۰، ۲۸۲-۲۹۸ به بعد؛ تاریخ بغداد، ابن‌طیفور، ص ۱۳۶-۱۳۷؛ عقد الفرید، ۷۳/۱، ۱۸۳، ۲۳۷، ۲۴۸؛ ۱۳۱/۶، ۱۷۳؛ نمار القلوب، ص ۱۹، ۵۳، ۹۱، ۹۲ به بعد؛ انساب الاشراف، ۲۰/۱/۴؛ اخبار القضاة وکعب، ۳۰/۱/۳؛ سرح العیون، ص ۳۷۷؛ مروج الذهب، ۴۷۴/۳، ۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۶؛ الحیوان، جاحظ، ۱۶۷/۱؛ ۱۶۷/۶؛ معاهد التنصیص، ۱۴/۱-۱۶؛ ربیع الابرار، ۵۵/۴، ۵۹، ۱۱۹، ۲۰۰، ۲۵۴، ۳۴۳؛ التدوین فی اخبار قزوین، رافعی، ۴۳۹/۱-۴۴۲ (۲۹۳/۲)؛ تاریخ حلب، عظیمی، ص ۲۳۵، ۲۵۳؛ زهة الالیاء، ص ۱۲۳-۱۲۵؛ نشوار المحاضرة، ۱۴۲/۲؛ ۲۱۹/۵، ۱۴۶/۶، ۹۵، ۱۹۱/۷، ۲۰۳؛ امالی قالی، ۱۶۴/۱، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۲۹، ۲۷۱؛ ۵۶/۲؛ ۹۴/۳؛ تاریخ مدینة دمشق، ۱۶/۱۲-۳۴؛ وفيات الاعیان، ۱۱/۲؛ الانساب، سمعانی، ۱۸۸/۸-۱۹۰؛ امالی مرتضی، ۲۸۹/۱، ۲۹۰، ۳۸۷، ۳۸۵، ۴۸۲، ۶۰۹-۶۱۳؛ طبقات المعتزله، ص ۱۳۲؛ دول الاسلام، ۱۳۹/۱؛ تاریخ الاسلام (حوادث و وفيات ۲۳۱-۲۳۰ ق) ص ۱۲۵-۱۲۹؛ سیر اعلام النبلاء، ۶۳/۱۱-۶۹؛ العبر، ۴۱۱/۱؛ تهذیب تاریخ دمشق، ۲۱/۴-۲۹؛ اللباب، ابن‌اثیر، ۷۸/۲؛ نهاية الارب، ۷۸/۱، ۱۰۰، ۱۱۷، ۱۴۲، ۱۴۹؛ ۲۵/۲، ۴۸، ۱۶/۶؛ محاضرات الادیاء، ۷۹/۱، ۱۱۱؛ مرآة الجنان، ۱۰۲/۲-۱۰۶؛ البداية و النهایة، ۳۰۸/۱۰؛ الوافی بالوفیات، ۲۹۲/۱۱-۲۹۹؛ تهذیب التهذیب، ۱۷۷/۲؛ تقرب التهذیب، ۱۴۸/۱؛ النجوم الزاهرة، ۲۶۱/۲؛ حسن المحاضرة، ۵۵۹/۱؛ شذرات الذهب، ۷۲/۲-۷۴؛ خزانة الادب، ۱۷۲/۱، ۳۵۶؛ تاریخ الادب العربی، بروکلمان، ۷۱/۲؛ مقاتل الطالبتین، ص ۳۷۶؛ دائرة المعارف الاسلامیة، ۳۲۰/۱؛ الاعلام، زرکلی، ۱۶۵/۲؛ الموازنة بین ابی‌تمام و البختری؛ مناقب ابن‌شهر آشوب، ۳۱۲/۱؛ رجال نجاشی، ۳۳۵/۱-۳۳۶؛ الموشح، مرزبانی، ص ۳۰۳-۳۲۹؛ معالم العلماء، ص ۱۵۲؛ رجال ابن‌داود، ص ۶۹؛ رجال علامه حلی، ص ۶۱؛ جامع الرواة، ۱۷۷/۱؛ ریاض العلماء، ۱۲۳/۱-۱۳۵؛ امل الآمل، ۵۰/۱-۵۵؛ فوائد الرضویة، ص ۹۲؛ سفینة البحار، ۱۲۶/۱؛ روضات الجنات، ۷/۳-۱۲؛ مجمع الرجال، ۷۸/۲؛ نامه دانشوران، ۳۲۴/۱؛ ریحانة الادب، ۴۵/۷؛ اعیان الشیعة، ۳۱۰/۲؛ ۳۱۰/۴-۳۸۹/۴؛ ۵۳۹؛ تأسیس الشیعة، ص ۱۹۵-۱۹۷؛ معجم رجال الحدیث، ۲۱۷/۴-۲۱۹؛ الذریعة، موارد متعدد؛ تاریخ الادب العربی، ۲۵۱/۲-۲۶۸؛ مؤلفین کتب چایی فارسی و عربی، ۴۷۱/۲-۴۷۲؛ نتیج المسقال، ۲۵۱/۱؛ معجم المؤلفین، ۱۸۳/۳-۱۸۴؛ فهرست مرعشی، ۲۴/۱۲؛ و مورد دیگر؛ ریاض الجنة، زنوزی، ۳۷۵/۱-۳۸۲.

درباره شیفتگی و علاقه مأمون به کتاب، جاحظ نیز مطلبی نوشته، که در صورت صحت آن، می‌توان به علاقه مأمون به گردآوری کتاب و مطالعه آنها پی برد. وی نوشته است: مأمون کتابهایی را که من در موضوع امامت نوشته بودم، دید و آنها را مطالعه کرد؛ آن کتابها را به همان صورت که خود دستور داده بود یافت. (گویا جاحظ این کتابها را به دستور خود مأمون نوشته است.) مأمون پیش از این که آنها را مطالعه کند، به یکی از دانشمندان دربارش به نام یزیدی، فرمان داده بود که کتابهای مرا بررسی کند و نظر بدهد. یزیدی پس از مطالعه کتابها نظر خود را بیان کرده و از کتابهای من بسیار تعریف کرده بود. مأمون خود این مطلب را چنین بیان می‌کند: بعضی از افراد که ما آنها را عاقل و هوشمند می‌دانیم و به گفته‌هایشان اعتماد داریم، درباره این کتابها به من خبر دادند و گفتند که از نظر استحکام مطلب و علمی بودن و فراوانی فایده بسیار خوب‌اند. من پیش از این که آنها را مطالعه کنم، خیال می‌کردم که توصیف کتابها از دیدن آنها بهتر است، ولی وقتی آنها را مطالعه کردم، دانستم که مشاهده و دیدن و مطالعه کتابها از توصیفشان به مراتب برتر و بهتر است. این کتابها از جمله کتابهایی است که نیاز به حضور مؤلف آن برای معرفی‌کردنش ندارد. در این کتابها معانی و حقیقت به صورت کامل استقصا شده و با الفاظی مختصر و آسان مطالب مهمی بیان شده است. اینها کتابهایی است که برای عامه مردم مفید است.^۱

ابن‌ندیم سپس اشاره می‌کند که ممکن است جاحظ برای بزرگ نشان دادن خود، این مطالب را به این شکل، با بهترین کلمات، از قول مأمون ساخته باشد، اما در مآخذ و منابع تاریخی، مطالب فراوانی می‌توان یافت که مأمون به دانشمندان دستور می‌داد که کتابهایی در رشته‌های مختلف تهیه و تدوین کنند؛ از جمله وی به یحیی بن زیاد، معروف به فزاع، دستور داد که درباره اصول نحو، کتابی تألیف نماید، و برای سکونت وی غرفه‌ای در بیت‌الحکمه معین کرد که شبانه‌روز در آن جا بود و مطالب خود را تقریر می‌نمود و کاتبانی که مأمون برای نوشتن تقریرات او تعیین کرده بود، به کتابت مطالب وی می‌پرداختند و افرادی نیز معین کرده بود که احتیاجات وی به لباس و غذا و آشامیدن را برطرف نمایند.^۲

مأمون خود به امور ثبت کتابهای بیت‌الحکمه رسیدگی می‌کرد. کاتبان و کتابداران وی کتابها را در دفاتری ثبت و ضبط

و صاحب دیوان الحماسه است.

وی در قریه جاسم، یکی از روستاهای حوران و یا جولان شام، دیده به جهان گشود. تاریخ تولد وی را به اختلاف سالهای ۱۷۲، ۱۸۸، ۱۹۰ و ۱۹۲ ق نوشته‌اند، که قول ۱۹۰ ق به حقیقت نزدیکتر است. او دیری نپایید که رهسپار دمشق گردید و آنجا پرورش یافت. در همان روزگار جوانی برای کسب معیشت راهی مصر گردید و در آنجا با آب‌فروشی در مسجد جامع عمرو بن العاص به امرار معاش پرداخت و در همان مسجد در حلقه‌های درس ادیبان آن دیار ادبیات عرب را آموخت. در همین دوره بود که حیات شعری وی آغاز گردید.^۱ در فاصله سالهای ۲۱۰ تا ۲۱۴ ق در مصر حوادثی روی داد که ابوتمام را ناچار کرد از مصر کوچ کند و به شام بازگردد.^۲

یک سال بعد، زمانی که مأمون از جنگ با رومیان بازمی‌گشت، توقفی کوتاه در دمشق کرد و ابوتمام وی را مدح گفت، اما با بی‌اعتنایی مأمون روبه‌رو شد؛ این بی‌مهری به دلیل تمایلات شدید ابوتمام به علویان بود. از این رو، ابوتمام به شمال شام و یا به شمال عرق رفت و سپس از آنجا عازم ارمنستان گردید و دیری نپایید که به موصل رفت و بیشتر اوقات زندگی‌اش را در آنجا گذراند.^۳

در سال ۲۱۸ ق که مأمون درگذشت و برادر وی معتصم خلیفه شد، شهرت ابوتمام در همه‌جا پیچید و همگان وی را می‌شناختند و قصاید او در همه جا انتشار یافت. از این رو، معتصم عباسی وی را به سامرا فرا خواند و ابوتمام چندین قصیده در ستایش و مدح وی سرود و معتصم به او جایزه فراوان داد و او را بر همه شاعران مقدم داشت.^۴ سپس به بغداد رفت و در آنجا با شخصیت‌های علمی و ادبی، مانند دعبل خزاعی، علی بن جهم، ابوالشیص، ابن ابی‌فثن، در مسجد جامع بغداد ملاقات کرد و در مجمع آنان پذیرفته شد.^۵

ابوتمام پس از آن به خراسان رفت و با عبدالله بن طاهر، امیر خراسان، ملاقات کرد و قصایدی در مدح وی گفت، ولی صلۀ وی را نپذیرفت. در آنجا با فرماندهان سپاه خلیفه، ابودلف عجللی، حیدر بن کاووس و ابوسعید محمد بن یوسف ثغری ملاقات کرد و آن‌گاه که عبدالله بن طاهر، پس از شکست دادن بابک خرّمی در ۲۲۲ ق / ۸۳۷ م او را به اسارت گرفت و به سامرا نزد معتصم عباسی برد و ابوتمام نیز به سامرا رفت و سپس

همراه معتصم عباسی، در ۲۲۳ ق به جنگ عموریه رفت و پس از پایان جنگ به سامرا بازگشت و معتصم او را ریاست موصل بخشید و ابوتمام نیز به آنجا رفت، اما پس از دو سال (۲۳۱ ق / ۸۴۶ م) در موصل درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد.^۶

رافعی از رفتن ابوتمام به قزوین خبر داده،^۷ ولی بیان نکرده است که در چه زمانی به قزوین رفته؛ پیش از رفتن به خراسان یا پس از آن. همچنین نوشته‌اند که وی در یکی از سفرهای خود به خراسان و یا بازگشت از خراسان به همدان رسید و بر ابوالوفاء ابن سلمه وارد شد و چون سحرگاهان عزم سفر کرد، دید همه‌جا را برف سفید کرده و امکان حرکت نیست. از این رو، ابوالوفاء از وی خواست تا مدتی در همدان و در منزل وی بماند و چون هوا مساعد شد، عزم سفر کند. ابوتمام با کمال اشتیاق پذیرفت و در منزل ابوالوفاء باقی ماند و خوشحالی و سرور وی وقتی به نهایت رسید که ابوالوفاء او را به مخزن کتابهای خود راهنمایی کرد و چون چشم ابوتمام بر آن کتابخانه نفیس افتاد، بسیار خوشحال شد و عزمش برای ماندن در همدان بیشتر جزم شد و از آن پس هر روز و هر شب به آن کتابخانه می‌رفت و مطالعه می‌کرد و خود را برای نوشتن کتابهایی که بعدها از مشهورترین کتب ادبی عرب گردید، آماده کرد و دیوان الحماسه کبری و صغری، الاختیارات من شعر الشعراء، الفحول و الاختیارات من شعر القبائل را تألیف کرد. این کتابها در خزائن کتب آل سلمه باقی ماند، تا این که مردی از اهل دینور، معروف به ابو عواذل به همدان رفت و به آن کتابها، به ویژه دیوان الحماسه، دست یافت و آنها را همراه خویش به اصفهان برد و ادیبان اصفهان آثار ابوتمام را با جان و دل پذیرفتند و بقیه کتابهای این فن را کنار نهادند و کتابهای ابوتمام شهرت یافت.^۸

ابوتمام ماهها در کتابخانه آل سلمه و ابوالوفاء باقی ماند و از

۱. تاریخ بغداد، ۲۴۲/۸؛ تاریخ الاسلام، ص ۱۲۶.

۲. تاریخ الادب العربی، ۲۵۲/۲.

۳. همان؛ وفيات الاعیان، ۱۹/۲، ۱۴.

۴. تاریخ بغداد، ۲۴۲/۸.

۵. تاریخ الاسلام، ص ۱۲۶ - ۱۲۷.

۶. وفيات الاعیان، ۱۵/۲ - ۱۶؛ تاریخ الادب العربی، ۲۵۳/۲.

۷. التدوین، ۲۹۳/۲.

۸. مقدمه دیوان الحماسه، از خطیب تبریزی؛ اعیان الشیعه، ۵۱۰/۴ - ۵۱۱.

(۱۸۲۲ م) انتشار یافته است. همین شرح به نام دیوان ابی تمام، به کوشش عزّام در قاهره (۱۹۵۱-۱۹۵۷ م) نیز انتشار یافته است. شرح همین کتاب با عنوان شرح دیوان الحماسه از مرزوقی به کوشش احمد امین و عبدالسلام محمد هارون در قاهره (۱۳۷۲-۱۳۷۴ ق / ۱۹۵۱-۱۹۵۳ م) انتشار یافته است. شرح دیگر آن با نام بدر التمام فی شرح دیوان ابی تمام از ملحم اسود در بیروت (۱۹۲۸ م) چاپ شده است. این کتاب با نام دیوان ابی تمام به کوشش محی الدین خیاط در بیروت (۱۸۸۹ م)، و در حدود ۱۳۲۳ ق به کوشش احمد عثمان عبدالمجید منتشر شده است.

۲. الوحشیات، که به الحماسة الصغری شهرت یافته، و به کوشش عبدالعزیز میمنی راجکوتی و زیاداتی و تعلیقات و حواشی محمود محمد شاگرد در قاهره (۱۹۶۳ م) منتشر شده است.

۳. همزیات ابی تمام، به کوشش عبدالسلام محمد هارون در قاهره (۱۹۴۲ م) انتشار یافته است. برخی از آثار وی را فؤاد سزگین معرفی کرده و نشان داده است که نسخه‌های خطی آنها در کجاست.^۳

مقالات و کتابهایی نیز در مقایسه بین اشعار وی و دیگر شاعران و همچنین شرح مشکلات و جداول آن و یا درباره خود ابوتمام نوشته شده، که عبارت‌اند از:

۱. جداول دیوان ابی تمام، در مجله المشرق، بیروت، ۱۹۰۵ م.

۲. الموازنة بين الطائین: ابی تمام و البحتری فی الشعر، از آمدی، قسطنطنیه، ۱۲۸۷ ق، بیروت، ۱۳۳۲ ق، قاهره، ۱۹۳۰ م، و به کوشش محمد محی الدین عبدالحمید، قاهره ۱۹۴۴ م و تحریر احمد صقر، قاهره، ۱۹۴۴ م.

۳. اخبار ابی تمام، از صولی، به کوشش خلیل محمود عساکر و محمد عبده عزّام و نظیر الاسلام هندی، قاهره، ۱۹۳۷ م / ۱۳۵۶ ق.

۴. هبة الايام فی ما يتعلق بابی تمام، تألیف یوسف بدیعی، قاهره، ۱۹۳۴ م.

۵. ابوتمام، تألیف عمر فروخ، بیروت، ۱۹۳۵ م.

تمامی لحظات زندگی خود استفاده کرد و به مطالعه دواوین و آثار شاعران بزرگ عرب پرداخت، تا موفق شد کتب مهمی را تألیف کند. این مطلب نشان می‌دهد که وی چقدر شیفته کتاب و مطالعه بوده است.

قاضی نورالله شوشتری، داستان دیگری از شیفتگی او به کتاب را حکایت کرده، که به این شرح است: یکی از دوستان ابوتمام گفته است که در وقتی که ابوتمام در قزوین بود، نزد او رفتم. چون بر وی وارد شدم، در اطراف او به اندازه‌ای کتاب چیده شده بود، که ابوتمام در میان آنها ناپدید شده بود و کسی را نمی‌دید. مدتی توقّف کردم تا این که سر برداشت، و چون مرا دید، سلام کرد. من گفتم: ای ابوتمام، زحمت بسیار در مطالعه می‌کشی و صبر و طاقت بسیار در این محنت به کار می‌بری. گفت: به خدا سوگند که مرا به غیر کتب الفتی نیست و لذتی از غیر آن حاصل نمی‌شود و اگر یک ساعت بی مطالعه نشینم، نزدیک است که دیوانه شوم. گفتم: از این کتب که در اطراف تو چیده شده، به کدام عنایت و اهتمام داری؟ گفت: این کتب که در یمین من است هاروت، و آنچه در یسار من است ماروت است و من از ایشان سحر می‌آموزم. پس نگاه کردم که آنچه در یمین او بود شعر مسلم بن صریح غوانی و آنچه در یسار او بود شعر ابی نواس بود.^۱

ابوتمام اندکی پس از بازگشت به موصل چشم از جهان فرو بست و در همان جا به خاک سپرده شد. ابن خلکان نوشته است که قبر وی در موصل، خارج از باب میدان، بر حاشیه خندقی قرار دارد و من آن قبر را دیده‌ام.^۲ تاریخ وفات وی را به اختلاف ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱ و ۲۳۲ ق نوشته‌اند.

تألیفات ابوتمام عبارت‌اند از:

۱. الحماسه یا دیوان الحماسه، که آن را برای ابوالوفاء ابن سلمه گرد آورد و شامل ده باب است: الحماسه، المرثی، الادب، النسب، الهجاء، الاضیاف و المدیح، الصفات، السیر و النعاس، الملح، مذمة النساء. این کتاب به همان باب اول خود شهرت یافته است. الحماسة الکبری، نام دیگر این کتاب و شامل ۵۷۰ قطعه است. بر این کتاب ۳۴ شرح نوشته شده است؛ تنها خطیب تبریزی بر آن سه شرح بزرگ و متوسط و مختصر نوشته است. شرح تبریزی با عنوان شرح دیوان اشعار الحماسه در قاهره (۱۲۹۲ ق) منتشر شده است و ترجمه آلمانی آن در بن

۱. مجالس المؤمنین، ۲/ ۵۴۰-۵۴۲.

۲. وفیات الاعیان، ۱۷/۲.

۳. تاریخ التراث العربی، ۲/ ۱۲۷-۱۳۱ (۵۵۱-۵۵۸).

عباسی به دست وی رسید و در آن کلمه‌ای بود که معنای آن رانه معتصم می‌دانست و نه وزیرش احمد بن عمار؛ معتصم گفت: تا حال خلیفه بی سواد و وزیر عامی را چه کسی دیده است؟ سپس گفت هر کدام از کتاب را که موجود است، خبر کنند؛ فقط محمد بن عبدالملک زیات حضور داشت. او را نزد معتصم آوردند و او آن کلمه را معنا کرد. سپس درباره کاربردهای مختلف آن توضیح داد و معتصم به دانش گسترده و فضل وی پی برد و پس از آن وی را وزیر خویش قرار داد و دست او را در اداره مملکت باز گذاشت.^۴

او پس از معتصم عباسی نیز به وزارت الوائق رسید. نوشته‌اند که الوائق بالله عباسی در زمان خلافت معتصم و وزارت ابن زیات به شدت از ابن زیات ناراحت بود و سوگند خورده بود که وقتی به خلافت رسید از ابن زیات انتقام بگیرد، اما چون معتصم درگذشت و او به خلافت رسید، قرار شد که کتاب برای

۶. ابوتمام؛ دراسة تحلیلیة و مختارات، تألیف عمر فروخ، ۱۹۶۴ م.

۷. ابوتمام الطائی حیاته و شعره، تألیف نجیب بهییتی، قاهره، ۱۹۴۵ م.

۸. لیال خمس مع ابی تمام، تألیف محمد عبده عزّام، قاهره، ۱۹۴۸ م.

۹. عبقریة ابی تمام، تألیف عبدالعزیز سید الاهل، بیروت، ۱۹۵۳ م.

۱۰. شرح المشکل من دیوان ابی تمام و المتنبی، مبارک بن احمد اریلی، قاهره، ۱۹۳۵ م.

۱۱. الکلام فی شعر البحتری و ابی تمام، تألیف محمدطاهر الجبلاوی، قاهره، ۱۹۴۸ م.

۱۲. دراسة حماسة ابی تمام، تألیف علی نجدی، قاهره، ۱۹۵۵ م.

۱۳. ابوتمام الطائی، تألیف خضر الطائی، بغداد، ۱۹۶۶ م.

۱۴. الرثاء بین ابی تمام و البحتری و المتنبی، تألیف ادبیه فارس، اسکندریه، ۱۹۳۲ م.

۱۵. ابوتمام، تألیف جمیل سلطان، دمشق، ۱۹۵۰ م.

۷. ابن زیات^۱ (۱۷۳-۲۳۳ ق / ۷۸۹-۸۴۹ م)

ابوجعفر محمد بن عبدالملک بن ابان بن ابی حمزه، معروف به ابن زیات، کاتب، ادیب، شاعر و وزیر سه تن از خلفای بنی عباس است.

وی در سال ۱۷۳ ق دیده به جهان گشود. زادگاه او به درستی معلوم نیست. علت شهرت وی به ابن زیات آن است که جد وی، ابان، مردی روغن فروش بود. او از اهالی روستایی به نام دستکره از شهر جبّال در جنوب بغداد است.^۲

پدر وی، عبدالملک، از اهالی کرخ بغداد بود و گویا محمد در همین کرخ تولد شده باشد. عبدالملک مردی تاجر بود و فرزندش محمد را تشویق می‌کرد که به تجارت پردازد، ولی محمد چون به ادبیات و کتابت تمایل فراوانی داشت، قبول نکرد و به فراگیری ادبیات و صنعت کتابت روی آورد.^۳

ابن زیات در آغاز از جمله کتاب دستگاه معتصم عباسی بود و سپس به وزارت رسید. علت انتصاب وی به این مقام را چنین نقل کرده‌اند که روزی نامه‌ای از یکی از کارگزاران معتصم

۱. تاریخ یعقوبی، ۴۷۸/۲، ۴۸۳، ۴۸۴؛ تاریخ طبری، ۲۰/۹، ۲۲، ۵۳، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۷، ۲۳۱، ۲۳۲؛ التنبیه و الاشراف، ص ۳۰۸، ۳۱۳، ۴۹۳؛ مروج الذهب، ۱۸۰/۲، ۴۵۹/۳، ۴۶۰، ۵۰۴؛ امالی قالی، ۶۹/۲؛ ربيع الابرار، ۱۸۸/۴؛ امالی مرتضی، ۱۹۵/۱، ۵۲۳، ۵۳۵، ۵۳۶؛ الفرج بعد الشدة، ۱۰۲/۱، ۱۰۵، ۱۸۶ به بعد؛ تاریخ بغداد، ۱۴۴/۳ - ۱۴۶؛ نثر المحاضرة، ۱۷/۱ - ۱۹؛ العيون و الحدائق، ۳۸۴/۳، ۴۰۵، ۴۰۶؛ طبقات الشعراء، ابن معتز، ص ۲۱۴، ۳۸۹؛ نمار القلوب، ص ۱۹۶، ۲۹۱، ۴۲۶، ۴۲۹، ۶۶۴؛ محاضرات الادباء، ۲۴۳/۱، ۲۷۲، ۶۰۵؛ عيون الاخبار، ۵۱/۱، ۵۱، ۹۵، ۲۷۳؛ ۱۲۴/۲، ۳۱/۳، ۷۴؛ عقد الفريد، ۱۳۰/۲، ۱۴۲، ۱۶۴ به بعد؛ تاریخ بغداد، ابن طیفور، ص ۱۰۷؛ تحفة الوزراء، ۴۳، ۱۱۶، ۱۴۲؛ الایاد فی تاریخ الخلفاء، ص ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۳ - ۱۲۰؛ الفخری، ص ۱۴۹، ۲۳۳ - ۲۳۷؛ البصائر و الذخائر، ۳۲۵/۱، ۳۵/۲، ۳۶؛ خلاصة الذهب المسبوك، ص ۲۲۳؛ الاغانی، ۷۴/۱۹، ۹۵، ۲۱۹، ۲۵۲، ۱۳۹/۲، ۱۴۴، ۱۴۵ به بعد؛ معجم الشعراء، ص ۳۶۹؛ وفيات الاعیان، ۹۴/۵ - ۱۰۱؛ الفهرست، ص ۱۲۶؛ العبر، ۴۱۴/۱؛ دول الاسلام، ۱۴۲/۱؛ تاریخ الاسلام (حوادث و وفيات ۲۳۱ - ۲۴۰ ق)، ص ۳۳۲ - ۳۳۵؛ سير اعلام النبلاء، ۱۷۲/۱، ۱۷۳؛ الانساب، سمعانی، ۳۵۶/۶، ۳۵۷ (۱۸۳/۳ - ۱۸۴)؛ الکامل، ابن اثیر، ۳۶/۷ - ۳۹؛ الوافی بالوفیات، ۳۲/۴ - ۳۴؛ البدایة و النهایة، ۳۴۶/۱۰؛ مرآة الجنان، ۱۰۶/۲؛ المختصر فی اخبار البشر، ۳۷/۲؛ مآثر الانافه، ۲۲۶/۱؛ التدوین فی اخبار قرون، ۳۸۵/۲؛ النجوم الزاهرة، ۲۷۱/۲ - ۲۷۲؛ شذرات الذهب، ۷۸/۲ - ۷۹؛ خزنة الادب، ۲۱۵ - ۲۱۶؛ عصر المأمون، رفاعی، ۲۷۸/۳ - ۲۸۲؛ تاریخ الادب العربی، بروکلمان، ۱۲۱/۱؛ تاریخ الادب العربی، فروخ، ۲۶۸/۲ - ۲۷۱؛ الاعلام، زرکلی، ۲۴۸/۶؛ معجم الشعراء، مرزبانی، ص ۲۶۵؛ المستظم، ابن جوزی، ۱۹۸/۱۱؛ امراء البیان، ۲۷۸/۱۰؛ هبة الایام، بدیع، ص ۷۶، ۸۲؛ معجم المؤلفین، ۲۵۴/۱۰؛ فهرس المخطوطات المصورة، ۴۵۲/۱.
۲. وفيات الاعیان، ۹۴/۵.
۳. تاریخ الادب العربی، ۲۶۸/۲.
۴. وفيات الاعیان، ۹۴/۵ - ۹۵.

به نزد من آمد تا میان او و خلیفه واسطه شوم، اما او شبیه افراد مخنث بود و موهای بسیار بلندی داشت. الواثق به ابن زیات نوشت که جعفر را بخواه و موی او را کوتاه کن و به منزلش بفرست. ابن زیات فرستاد تا جعفر را بیاورند. جعفر متوکل خیال کرد که ابن زیات رضایت الواثق و بخشودگی را برایش گرفته است. از این رو، بهترین لباسش را پوشید و به نزد ابن زیات رفت، ولی وقتی به آنجا رسید، ابن زیات دستور داد موهای او را کوتاه کردند. سپس موهای چیده شده را گرفت و به صورت متوکل کویید.^۴

متوکل می‌گوید: هیچ چیز به اندازه این رفتار ابن زیات مرا ناراحت نکرد. پس از این واقعه متوکل همیشه مترصد بود تا موقعیتی به دست آورد و از ابن زیات انتقام بگیرد، تا این که پس از مرگ الواثق و رسیدن به مقام خلافت این موقعیت را به دست آورد. دشمنی و اختلافی که احمد بن ابی داود قاضی با ابن زیات داشت نیز مزید بر علت شد و ابن ابی داود تا می‌توانست متوکل را ترغیب به برکناری وی از مقام وزارت کرد، تا این که پس از چهل روز که از رسیدن به مقام خلافت وی گذشت، دستور داد ابن زیات را که وزیر بود، دستگیر و اموال وی را مصادره کنند.^۵

نوشته‌اند که ابن زیات وقتی در زمان معتصم عباسی به وزارت رسید، دستور داد برای شکنجه کاتبان و افرادی که کار خلاف می‌کنند، قفسی آهنی شبیه به تنور به صورت قائم بسازند و در دیواره‌های داخلی آن میخهای تیز فراوانی کار بگذارند. این قفس چنان تنگ و باریک بود که یک نفر به زحمت در آن جای می‌گرفت. هنگامی که کسی را در آن زندانی می‌کردند، زیر این قفس آتش روشن می‌کردند؛ وقتی این قفس گرم و طاقت فرسا می‌شد، زندانی داخل آن، گرما را تحمل نمی‌کرد و چون حرکت می‌کرد، میخهای تعبیه شده در دیواره‌های آن به تن و بدن و دست و پای زندانی فرو می‌رفت و به این ترتیب شکنجه‌ای طاقت فرسا را تحمل می‌کرد.^۶

بیعت‌نامه یا اعلان خلافت وی مطلبی بنویسند، ولی وقتی نسخه‌ای از آن تهیه کردند مورد قبول واقع نشد و دیگر کاتبان نیز بیعت‌نامه‌هایی نوشتند که آنها نیز مورد تأیید قرار نگرفت. سپس ابن زیات متنی زیبا تهیه کرد و مورد قبول الواثق بالله قرار گرفت و همان باعث بخشودگی وی شد و الواثق او را در مقام وزارت ابقا کرد.^۱

ابن زیات در سمت وزارت باقی بود تا این که الواثق بالله درگذشت و شورای تعیین خلافت دو گروه شدند: گروهی به ریاست ابن زیات خلافت پسر الواثق را پیشنهاد کردند، و گروه دیگر به ریاست احمد بن ابی داود قاضی، متوکل را برگزیدند. آخر الامر متوکل انتخاب شد. مخالفت ابن زیات با انتخاب متوکل، یکی از دلایل دشمنی متوکل با ابن زیات گردید و موجبات هلاکت وی را پدید آورد.^۲

طبری درباره علت خشم متوکل بر ابن زیات چنین نوشته است: «الواثق بالله عباسی، از برادر خود جعفر متوکل به دلایلی خشمگین شد و عمر بن فرج رُححی و محمد بن علاء خادم را تعیین کرد تا متوکل را زیر نظر بگیرند و تمام کارهای وی را به او گزارش دهند. متوکل نزد محمد بن عبدالملک ابن زیات رفت تا از او خواهش کند که میان وی و برادرش الواثق میانجیگری کند. وقتی متوکل نزد ابن زیات رفت، او مشغول مطالعه نامه‌هایی بود که از اطراف رسیده بود. متوکل مدتی روبه‌روی ابن زیات ایستاد و او به متوکل توجه نکرد. پس از مدتی به متوکل اشاره کرد که بنشیند. چون از کارش فراغت یافت، به صورت تحقیر آمیزی به متوکل رو کرد و پرسید: برای چه آمده‌ای و چه کار داری؟ متوکل گفت: آمده‌ام تا واسطه شوی که برادرم الواثق مرا ببخشد. ابن زیات رو به اطرافیان کرد و با تمسخر گفت: این را ببینید! برادرش را خشمگین می‌سازد، سپس از من می‌خواهد تا واسطه شوم. پس از آن به متوکل گفت: برو خود را اصلاح کن؛ خلیفه از تو راضی خواهد شد. پس متوکل با ناراحتی از آنجا به نزد احمد بن ابی داود قاضی رفت، ولی او متوکل را به گرمی پذیرفت و میان او و برادرش واسطه شد تا این که الواثق متوکل را بخشید.»^۳

طبری دلیل دیگری را نیز درباره خشم متوکل بر ابن زیات ذکر کرده است: وقتی متوکل از منزل ابن زیات بیرون رفت، ابن زیات نامه‌ای به الواثق نوشت و شرح داد که جعفر بن معتصم

۱. همان، ص ۹۹.

۲. همان، ص ۱۰۰.

۳. تاریخ طبری، ۱۵۶/۹ - ۱۵۷.

۴. همان، ص ۱۵۷.

۵. همان، ص ۱۵۷ - ۱۶۰.

۶. وفیات الاعیان، ۱۰۰/۵.

داد.^۸

به سبب عشق و علاقه‌ای که به کتاب داشت، برای خود کتابخانه‌ای گرانقدر به وجود آورده بود و کسانی چون حنین بن اسحاق، برای او کتابهایی را از زبانهای دیگر به عربی ترجمه می‌کردند. حنین چهار مقاله را برای ابن‌زیات به عربی ترجمه کرد.^۹

درباره شیفتگی ابن‌زیات به کتاب جاحظ، این حکایت را نقل کرده است: نسخه‌ای از الکتاب سیبویه، به خط کسائی - که فزّاء آن را مقابله کرده بود - از ورثه فزّاء خریداری کردم و آن را به ابن‌زیات تقدیم کردم. بسیار خوشحال شد و آن را در خزانه ارزشمند کتابهایش قرار داد.^{۱۰}

فرزند ابن‌زیات، هارون بن محمد بن عبدالملک، همین داستان را با تفصیل بیشتر چنین نقل می‌کند: جاحظ بر پدرم وارد شد. پدرم به او گفت: برای ما چه هدیه آورده‌ای؟ جاحظ گفت: وقتی می‌خواستم به حضور شما بیایم، مانده بودم که چه هدیه‌ای برای شما بیاورم که درخور شما باشد، چون هر هدیه‌ای را می‌خواستم بیاورم شما داشتید. از این رو، دیدم بهترین هدیه‌ای که در شأن شما باشد، الکتاب سیبویه است، که نسخه آن با خط کسائی و مقابله فزّاء است؛ آن را از ورثه فزّاء خریداری کردم و اکنون به شما تقدیم می‌دارم. ابن‌زیات گفت: به خدا قسم، بهتر از این هدیه که برایم آورده‌ای چیزی وجود ندارد و هیچ چیز را بهتر از آن دوست ندارم.^{۱۱}

دیوان شعر او به کوشش جمیل سعید در قاهره (۱۹۴۹ م) منتشر شده است.

وقتی متوکل دستور داد او را دستگیر کردند، وی را در همان قفس آهنی که خودش ساخته بود، زندانی کردند و مدت چهل روز در آن قفس ماند تا این که هلاک شد. سپس جنازه‌اش را جلوی منزل خودش دفن کردند. گفته‌اند که قبر وی را عمیق نکردند، و مدتی پس از دفن، جنازه وی خوراک سگان و حیوانات شد. مورخان نوشته‌اند که وی هنگامی که در آن قفس به سر می‌برد، بر اثر شدت شکنجه‌ای که می‌دید، با ناله و فریاد می‌گفت: به من رحم کنید! اما به او جواب می‌دادند: در طبیعت رحمتی وجود ندارد؛ این سخنی بود که خود او به زندانیانش می‌گفت.^۱

برخی هم نوشته‌اند که وی از میان همان قفس برای متوکل چند بیت فرستاد و از او طلب بخشش کرد، و چون آن نامه را به دست متوکل دادند، متوکل دستور داد او را آزاد کنند. وقتی به قفس او سر زدند، دیدند مرده است.^۲

ابن‌زیات از سال ۲۲۰ ق در زمان معتصم به وزارت رسید و سیزده سال وزیر بود. همه بناهای جانب شرقی و غربی بغداد به دستور ابن‌زیات ساخته شد. هنگامی که افشین، سردار شورشی ایرانی را دستگیر و به نزد معتصم آوردند، ابن‌زیات مأمور مناظره با وی شد.^۳

ابن‌عبد ربّه نوشته است که وی با افراد پست و فرومایه و کودکان مصاحبت داشت و از افراد هوشمند و دانشور کناره می‌گرفت.^۴ این سخن درست نیست، زیرا شخصیت‌های بزرگ و ادیبان ناموری چون جاحظ، ابوتّمّام طائی، بحتری و دعبل خزاعی با وی مصاحبت داشتند و کسانی مانند ابوتّمّام، بحتری و صولی او را در قصایدی مدح کرده‌اند.^۵

دعبل بن علی در کتاب طبقات الشعراء از او یاد کرده و اشعار و مرثیه‌ای را که ابن‌زیات در سوگ ابوتّمّام طائی سروده است آورده و از وی به نیکی یاد کرده است.^۶

ابوعثمان مازنی نحوی برای وی احترام فراوانی قائل بود و او را ادیب و دانشمند می‌دانست. از این رو، اگر اصحاب وی در مسئله‌ای با هم اختلاف پیدا می‌کردند، مازنی به آنان می‌گفت: نزد این جوان کاتب (ابن‌زیات) بروید تا مشکل شما و اختلاف شما را حل کند.^۷

جاحظ کتاب الحیوان خود را برای ابن‌زیات و به نام وی تألیف کرد و به او هدیه کرد و ابن‌زیات پنج‌هزار دینار به او

۱. تاریخ بغداد، ۱۴۵/۳ - ۱۴۶؛ تاریخ الاسلام، ص ۳۳۴ - ۳۳۵.

۲. تاریخ طبری، ۱۵۸/۹.

۳. همان، ص ۱۰۷، ۲۰ - ۱۱۰.

۴. عقد الفرید، ۲۱۳/۳.

۵. وفيات الاعیان، ۹۷/۵ - ۹۸.

۶. تاریخ بغداد، ۱۴۴/۳.

۷. همان.

۸. معجم الادباء، ۱۰۶/۱۶؛ الفهرست، ص ۲۱۰.

۹. الفهرست، ص ۳۴۹.

۱۰. کتابخانه‌های عمومی و نیمه‌عمومی عربی در قرون وسطی، یوسف العث، ترجمه

اسدالله علوی، ص ۲۸۸.

۱۱. معجم الادباء، ۱۲۲/۱۶ - ۱۲۳.

یحیی کاتب و دیگران از وی دانش آموخته، حدیث شنیده و روایت کرده‌اند.^۷

خطیب بغدادی او را ستوده و نوشته است وی خوش محضر، سخاوتمند، دانشمند و دارای اشعاری خوب و قوی بود.^۸ ابن اعرابی نیز او را به دانشمندی، راستگویی و قدرت حافظه، ستایش کرده است.^۹ بسیاری از محدثان، فقیهان، و مورخان، مهارت و چیرگی اسحاق را در علوم مختلف ستوده‌اند و کسی مانند علی بن محمد مدائنی محدث که بیش از ۲۵۵ اثر علمی در سیره، تاریخ، انساب و علوم اسلامی داشته، یار و همشین وی بوده و بیشتر اوقات خود را در منزل اسحاق می‌گذرانیده و حتی در منزل او، در سال ۲۲۵ ق چشم از جهان فرو بسته است.^{۱۰}

۱. تاریخ بغداد، ابن طیفور، ص ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۶۸ به بعد؛ الکامل، میرد، ۱/ ۳۹۰-۳۹۱؛ طبقات الشعراء، ابن معتز، ص ۱۲۶، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۵۹، ۳۶۱؛ تاریخ طبری، ۷/ ۶۵۰، ۱۹/ ۸، ۸۱، ۸۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۱۲۲/ ۹-۱۲۴؛ شمار القلوب، ثعالبی، ص ۱۲۴، ۱۵۳، ۳۱۳، ۳۶۰، ۴۷۳؛ البرصان و العرجان، جاحظ، ص ۲۹۴؛ الاغانی، ۵/ ۲۴۸-۲۴۵؛ الفهرست، ابن ندیم، ص ۱۵۷-۱۵۹؛ تاریخ بغداد، ۶/ ۳۳۸-۳۴۲؛ المنتظم، ۱۱/ ۲۲۶-۲۲۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ۸/ ۱۴۲-۱۶۵؛ سبط اللاکلی، ص ۱۳۷، ۲۰۹، ۵۰۹؛ نزعة الابداء، ص ۲۲۷؛ معجم الابداء، ۶/ ۵۸-۵۸؛ انباه الزواة، ۱/ ۲۱۵؛ وفيات الاعیان، ۱/ ۲۰۲-۲۰۵؛ تهذیب تاریخ دمشق، ۲/ ۴۱۴ به بعد؛ الخلا، خطیب بغدادی، ص ۵۸-۵۹؛ الانساب، سمعانی، ۱۱/ ۵۳/ ۱۱ (۴۰۷/۵-۴۰۸)؛ ربیع الابرار، ۴/ ۱۲۷، ۲۷۷، ۳۴۱، ۴۴۵؛ المحامن و المساوی، بیهقی، ص ۳۲۵-۴۳۶، ۴۴۷؛ الاذکیاء، ابن جوزی، ص ۱۱۶؛ نوار المحاضرة، ۲۷۷، ۱۳۵؛ امالی قالی، ۱/ ۳۱، ۵۵، ۷۱ به بعد؛ امالی مرتضی، ۱/ ۱۵، ۳۶۰-۳۶۲، ۵۰۶-۵۰۸، ۵۹۶، ۶۰۵؛ نور القیس، ص ۳۱۶؛ مرآة الجنان، ۲/ ۱۱۴-۱۱۶؛ البداية و النهایة، ۱۰/ ۳۱۴-۳۱۵؛ نهایة الارب، ۱/ ۱۰۱؛ المختصر فی اخبار البشر، ۲/ ۳۸۸؛ الوافی بالوفیات، ۸/ ۳۸۸-۳۹۳؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۱/ ۱۱۸-۱۲۱؛ العبر، ۱/ ۴۲۰؛ تاریخ الاسلام (حوادث و وفیات ۲۳۱-۲۴۰ ق)، ص ۹۲-۹۷؛ لسان المیزان، ۱/ ۳۵۰؛ النجوم الزاهرة، ۲/ ۲۶۰، ۲۸۰، ۲۸۱؛ الزواة و الکتاب، ص ۱۹۸؛ الکامل فی التاريخ، ۷/ ۵۳۷؛ عقد الفرید، ۱/ ۲۶۶-۲۶۴، ۲۱۶-۲۲۵؛ ۶/ ۳۲ به بعد؛ الفخری، ص ۲۷۶-۲۷۹؛ نزعة الطرفاء، ص ۳۲-۳۳؛ الشذکرة الحمدونیة، ۲/ ۱۹۷، ۲۷۵؛ المجلس الصالح، ۲/ ۲۲۸-۲۳۰؛ الهنوات النادرة، ص ۱۷، ۳۲؛ خاص الخاص، ص ۷۶، ۱۰۹؛ الجامع الکبیر، ابن اثیر، ص ۱۸۶، ۱۸۹.

۲. الانساب، سمعانی، ۴۰۷/۵.

۳. همان.

۴. تاریخ مدینه دمشق، ۸/ ۱۴۲، ۱۴۷.

۵. الفهرست، ص ۱۲۹.

۶. معجم الابداء، ۶/ ۱۲-۱۷.

۷. تاریخ مدینه دمشق، ۸/ ۱۴۲.

۸. تاریخ بغداد، ۶/ ۳۳۹.

۹. تاریخ الاسلام، ذهبی، ص ۹۴.

۱۰. الفهرست، ص ۱۱۳.

۸. اسحاق موصلی^۱ (۱۵۰ یا ۱۵۵-۲۳۵ ق / ۷۶۷ یا ۷۷۲-۸۴۹ م)

ابومحمد اسحاق بن ابراهیم بن ماهان (میمون) بن بهمن بن نسک ارجانی موصلی تمیمی، معروف به ندیم، ادیب، شاعر، مورخ، لغت‌شناس و موسیقیدان پرآوازه و ایرانی‌الاصل است. علت اشتهاوی از آن جهت است که پدر وی، ابراهیم، هنگامی که برای آموزش موسیقی به کوفه رفت، در آنجا با شماری از جوانان دوست شد و سپس به دلایلی از کوفه به موصل رفت و پس از بازگشت، دوستانش گفتند: آفرین بر جوان موصلی! و از آن پس به این لقب شهرت یافت.^۲

جدّ وی، ماهان، از ارجان کوچ کرد و به کوفه آمد؛ در حالی که همسرش، ابراهیم را حامله بود و در قبیله بنی عبدالله بن دارم در سال ۱۲۵ ق متولد شد و او نیز موسیقیدان بزرگی بود و در بغداد می‌زیست. به احتمال قوی اسحاق فرزند وی در بغداد دیده به جهان گشوده و نشو و نما یافته است.^۳

اسحاق دانشهای متداول آن روزگار را در بغداد فراگرفت. او حدیث و فقه را از مالک بن انس، سفیان بن عیینه، هشیم بن بشیر و ابومعاویه ضریر و قرائت قرآن را از کسایی و ادبیات عرب را از ابوسعید اصمعی و ابو عبیده معمر بن مثنی و موسیقی و آواز را از منصور زلزل و عاتکه دختر شهده آموخت.^۴ او قطعاً از پدر خویش نیز که موسیقیدان بزرگی بوده، این فن را کسب کرده است. ابن ندیم اشاره کرده است که اسحاق موسیقی را از ابراهیم بن مهدی بن منصور عباسی نیز فرا گرفته است،^۵ که بسیار بعید به نظر می‌رسد، زیرا یاقوت حموی اشاره می‌کند که ابراهیم بن مهدی عباسی با اسحاق دشمن بود و در مجلس هارون الرشید به اسحاق ایراد گرفت و به او توهین کرد. سپس هارون به ابراهیم هشدار داد که چون تو در این فن به اسحاق نمی‌رسی و او از تو آگاهتر است، به او کاری نداشته باش و درکار او دخالت نکن. این داستان را یاقوت به تفصیل نقل کرده و تصریح کرده است که اسحاق برتر از ابراهیم بن مهدی عباسی بوده است.^۶

فرزندش حماد، استادش ابوسعید اصمعی، زبیر بن بکّار، ابو عیناء محمد بن قاسم بن خلّاد، میمون بن هارون کاتب، علی بن یحیی منجم، ابو خالد یزید بن محمد مهلبی، حسین بن

ابن ندیم در کتاب خود بارها از او مطالبی نقل و روایت کرده است.^۱ دیگران نیز در کتابهای خویش مطالب و روایات فراوانی نقل کرده‌اند. در رشته موسیقی نیز موسیقیدانان پس از وی بسیار از او استفاده و مطالب زیادی نقل کرده‌اند.^۲

نوشته‌اند که اسحاق موصلی در فن موسیقی و آوازخوانی شهره و بی نظیر بود، اما دوست نداشت که او را مُعْتَنی بخوانند، و می‌گفت: اگر با تازیانه بر سر من بزنند، بیشتر دوست دارم تا این که به من معنی بگویند. مأمون می‌گفت: اگر اسحاق در میان مردم و بر سر زبانها شهره به موسیقی و غنا نبود، او را به قضاوت دارالخلافه منصوب می‌کردم.^۳ داستان این نارضایتی اسحاق و کراهتش از انتساب وی به فن غنا و موسیقی را دیگران نیز اشاره کرده‌اند؛ از جمله نوشته‌اند: روزی اسحاق موصلی به مجلس یحیی بن اکثم وارد شد و در آن مجلس با متکلمان، فقیهان، شاعران و لغت‌شناسان مناظره کرد و همه را محکوم نمود و برتری خود را در این علوم و فنون به اثبات رساند. سپس به یحیی بن اکثم قاضی گفت: آیا در مناظرات من نقص و تقصیری دیدی؟ یحیی گفت: نه. اسحاق گفت: ای کاش مرا نیز چون آنان به یکی از این علوم منتسب می‌داشتند؛ چرا چنین نیست و مرا به موسیقی منتسب می‌کنند؟ یحیی بن اکثم به یکی از دانشمندان به نام عطوی که اهل جدل و کلام بود، روی نمود و گفت: تو به اسحاق جواب بده. عطوی روی به اسحاق کرد و پرسید: ای ابو محمد! اگر پرسند که داناترین مردم به شعر و لغت کیست، آیا می‌گویند اسحاق موصلی، یا اصمعی و ابو عبیده؟ اسحاق گفت: بی شک می‌گویند اصمعی و ابو عبیده. باز پرسید اگر بگویند داناترین مردم در علم نحو کیست، آیا می‌گویند اسحاق، یا می‌گویند خلیل و سیبویه؟ اسحاق پاسخ داد: خلیل و سیبویه. سپس پرسید که اگر بگویند داناترین مردم در علم انساب کیست، آیا می‌گویند اسحاق، یا گفته می‌شود ابن کلبی، اسحاق پاسخ داد: می‌گویند ابن کلبی و بدین ترتیب دانشمندی را که در علوم مختلف شهره‌اند نام برد، تا رسید به این جا که اگر بگویند ماهرترین و چیره‌دست‌ترین کس به صنعت و فن موسیقی و آواز کیست، آیا جایز است که بگویند فلان و فلان از اسحاق موصلی داناتر و مهارتشان بیشتر است؟ اسحاق گفت: هرگز! پس عطوی گفت: به همین دلیل است تو را به فن موسیقی نسبت می‌دهند، زیرا در

این فن بی نظیر هستی؛ در حالی که در علوم دیگر افرادی هستند که نظیر تو هستند. اسحاق خندید و از مجلس بیرون رفت. پس از رفتن اسحاق، یحیی به عطوی گفت: تو به خوبی توانستی اسحاق را قانع کنی، اما به او ظلم کردی، زیرا هیچ‌کدام از اینان که در علوم مختلف برتر از اسحاق شمردی، از او برتر نیستند، بلکه وی از همه آنان داناتر است.^۴

او دوست داشت با ادیبان، فقیهان و محدثان همنشین باشد. از این رو، از مأمون خواهش کرد که اجازه دهد وی با ادیبان، شاعران و راویان شعر در مجلس مأمون شرکت کند، نه با آوازه‌خوانان و موسیقیدانان، و مأمون به او اجازه داد. پس از مدتی بار دیگر خواهش کرد که اجازه دهد با فقیهان به مجلس وی وارد شود؛ این بار هم مأمون اجازه داد.^۵

یاقوت نیز ضمن تأیید این مطالب، او را بسیار ستوده و نوشته است که اگر خواسته باشم او را توصیف کنم، از ایجاز نویسی، که هدف اصلی کتاب است، خارج می‌شوم و هر کس که در اخبار و تاریخ جست‌وجو کند و آثار گذشتگان را بررسی نماید، موقعیت علمی و گستره دانش وی را به خوبی درمی‌یابد و برایش روشن می‌شود که چیرگی وی در موسیقی کوچکترین دانشی است که وی در آن شهرت یافته است و اتفاقاً در همین فن است که بی نظیر و از همه کاملتر و داناتر است. او امام و پیشوای این فن به شمار می‌رود؛ در حالی که سخت کراهت داشت که او را به این فن و صنعت و هنر نسبت دهند.^۶

اسحاق در دستگاه چند تن از خلفای بنی عباس، ندیم بود و اجرای موسیقی دربار آنان را به عهده داشت. ابتدا در دستگاه هارون الرشید، سپس در دربار مأمون و پس از آن در نزد معتصم عباسی و همچنین الواثق بالله عباسی سمت معنی را به عهده داشت و از ندیمان این چند خلیفه بود و از آنان جوایز بسیاری گرفت. خود او می‌گوید: در میان خلفای بنی عباس که من در دربار آنان به اجرای موسیقی پرداختم و با آنان مجالست داشتم، بیشتر از همه، الواثق به من عنایت داشت و عطا و کرمش به من

۱. همان، ص ۴۵، ۵۵، ۱۰۸.

۲. الاغانی، ۲۴۸/۵ - ۴۳۵.

۳. تاریخ الاسلام، ص ۹۴.

۴. معجم الادباء، ۹/۶ - ۱۱.

۵. همان.

۶. همان، ۶-۷.

بیشتر از همه بود. وی در اواخر عمر، نابینا شد،^۱ و در ۸۵ سالگی در سال ۲۳۵ ق چشم از جهان فرو بست.^۲

اسحاق موصلی آثار و تألیفات فراوانی در رشته موسیقی و فنون دیگر، از جمله لغت دارد، که بسیاری از آنها در نوع خود بی نظیرند. یاقوت حموی اسامی کتابهای وی را به این شرح آورده است: آغانیه الّتی غنّی فیها، اخبار عرّة المیلاء، آغانی معبد، اخبار حمّاد عمرد، اخبار حنین الحیری، اخبار ذی الرّیة، اخبار طویس، اخبار المغنّین المکّین، اخبار سعید بن مسّجیح، اخبار دلال، اخبار محمد بن عائشة، اخبار الأبنجر، اخبار ابن صاحب الوضوء، الاختیار من الأغانی اللواتق، اللّحظ و الاشارات، الشّراب، که در آن از عباس بن معن و ابن جصاص و حمّاد بن میسره روایت کرده است، جواهر الکلام، الرقص و الزّفن، النعم و الايقاع، اخبار الهدلیّین، الرّسالة الی علی بن هشام، قبان الحجاز، النوادر المتخیره، الاخبار و النوادر، اخبار حسان، اخبار الاحوص، اخبار جمیل، اخبار کثیر، اخبار نصیب، اخبار عقیل بن علفّة، اخبار ابن هرمة، الأغانی الکبیر.^۳

ابن ندیم درباره الأغانی الکبیر گفته است که خود اسحاق آن را دو کتاب دانسته: یکی که خودش تصنیف کرده بود و دیگری که برای او تصنیف کرده بودند. به گفته فرزندش، شخصی به نام سنّدی بن علی که وراق اسحاق بوده، دومی را تنظیم کرده و به نام اسحاق منتشر نموده است. برخی از دیگر آثار نیز که درباره آوازه خوانان است و به اسحاق نسبت داده اند، از ساخته های همین وراق است.^۴

به گفته فؤاد سزگین، از کتاب الاغانی اسحاق موصلی حدود هفتاد بیت به ما رسیده است.^۵ و محمد. ا. عزیززی منتخبی از اشعار وی را از منابع مختلف گردآوری کرده و به نام دیوان اسحاق موصلی در بغداد (۱۹۷۰ م) منتشر نموده است.^۶

کتاب دیگری که در این باره منتشر شده، اسحاق الموصلی، دیوان و دراسة و تحقیق نام دارد که ماجد بن احمد سامرایی بغدادی آن را چاپ کرده است.^۷

کتابهای النوادر المتخیره و الاخبار و النوادر که گویا این دو کتاب، یک کتاب باشند و نسخه ای از جلد آخر آن در یکی از کتابخانه های حلب در قرن هفتم هجری / سیزدهم میلادی وجود داشته است.^۸

از دیگر آثار وی اکنون اطلاعی در دست نیست، ولی به صورت پراکنده، ابوالفرج اصفهانی، از برخی کتابهای وی

استفاده و مطالبی نقل کرده است.^۹

اسحاق علاوه بر این که خود آثار فراوانی تألیف کرده بود، چون شیفته کتاب بود، آثار دیگران را نیز گرد آورده بود. ابوالعباس ثعلب گوید: اسحاق موصلی در منزل خود هزار جزء از لغات عرب را فراهم کرده بود که خود همه آنها را استماع کرده بود. سپس گوید: در منزل هیچ یک از دانشمندان، درباره لغت، کتبی بیشتر از آنچه در منزل اسحاق بود، ندیدم. پس از اسحاق، در منزل ابن اعرابی نیز کتب فراوانی در لغت دیدم.^{۱۰} دیگران نیز به این موضوع اشاره کرده اند و نوشته اند که اسحاق موصلی از بزرگترین موسیقیدانان و لغت شناسان جهان اسلام بود که دارای هزار جزء لغت شناسی بوده است و آنها را از طریق شیوخ خود استماع کرده بود.^{۱۱} ظاهراً برخلاف آنچه گفته اند، این جزوه ها دستنوشته های خود وی بوده است.

درباره شیفتگی وی به کتاب، داستانی از اصمعی نقل شده است که نشان می دهد اسحاق به دلیل همین شیفتگی در بیشتر سفرهایی که می رفته، این آثار و کتابها را با خویش می برده است. اصمعی گوید: با هارون الرشید، خلیفه عباسی، به سفر رفتیم. اسحاق موصلی نیز همراه هارون بود. من از او پرسیدم که آیا چیزی از کتابهایت را همراه خود آورده ای؟ گفت: مقدار اندکی از آنها را آورده ام. پرسیدم چقدر؟ گفت: هیچده صندوق. من تعجب کردم و گفتم اگر هیچده صندوق مقدار اندکی از کتابهایت دوست، پس تعداد زیاد کتابهایت چقدر است؟ گفت: چندین برابر.^{۱۲}

ابن عساکر و ذهبی هر دو این داستان را از خود اسحاق نقل کرده اند و نوشته اند: اسحاق گفته است: هنگامی که همراه

۱. معجم الادباء، ۱۲/۶ - ۲۷.

۲. الفهرست، ص ۱۵۷.

۳. معجم الادباء، ۵۵/۶ - ۵۶.

۴. الفهرست، ص ۱۵۸.

۵. تاریخ التراث العربی، ۳۲۱/۲/۲.

۶. همان، ۱۶۱/۴/۲.

۷. الاعلام، زرکلی، ۲۹۲/۱.

۸. تاریخ التراث العربی، ۱۴۱/۱/۲.

۹. الاغانی، ابوالفرج اصفهانی، فهرست.

۱۰. وفيات الاعیان، ۲۰۴/۱.

۱۱. کتابخانه های عمومی و نیمه عمومی عرب در قرون وسطی، ص ۲۹۵.

۱۲. معجم الادباء، ۸/۶.

هارون الرشید به سوی رقه می‌رفتیم، اصمعی به من گفت: چقدر از کتابهایت را با خود آورده‌ای؟ گفتم: شانزده صندوق؛ تو چند صندوق از کتابهایت را همراه آورده‌ای؟ گفت: من تنها یک صندوق آورده‌ام.^۱

برخی از مورخان نیز از کتابخانه مهم وی که حاوی کتابهای بسیار نادر و نفیس بوده خبر داده‌اند و از این کتابخانه به عنوان یکی از کتابخانه‌های مهم شخصی صدر اسلام نام برده‌اند.^۲

۹. ابو حسان زیادی^۳ (۱۵۶-۲۴۳ ق / ۷۷۳-۸۵۷ م)

ابو حسان حسن بن عثمان بن حماد بن حسان بن عبدالرحمان بن یزید زیادی بغدادی، مورخ، محدث، ادیب، اخباری، نسب‌شناس و قاضی قسمت شرقی بغداد و مدینه المنصور است. علت اشتها وی به زیادی، برخلاف گمان بعضی که او را از فرزندان زیاد بن ابیه دانسته‌اند، این بود که نیای وی، ام‌ولدی را - که کنیز زیاد بن ابیه بود - به همسری برگزید.^۴

تاریخ تولد وی را برخی ۱۶۰ ق نوشته‌اند^۵، اما بیشتر مورخان سال ۱۵۶ ق را صحیح شمرده‌اند. گویا او در بغداد چشم به جهان گشوده و در همان‌جا نشو و نما یافته است، و برای فراگیری دانش به دمشق رفته و در آن‌جا از ولید بن مسلم، شعیب بن اسحاق، عمر بن عبدالواحد، عمر بن سعید، ولید بن محمد موقری، معروف بن عبدالله بن خیاط، هارون بن عمر دمشقی، محمد بن اسحاق بن بلال بن ابی‌الدرداء، سعید بن عینه، شعیب بن صفوان، ابن عینه، معتمر بن سلیمان، جریر بن عبدالحمید، حماد بن زید، وکیع بن جراح و ابوداود طیالسی، حدیث شنیده و روایت کرده است.^۶

خطیب بغدادی اسامی تعدادی دیگر از اساتید وی را به این شرح معرفی کرده است: ابراهیم بن سعید، اسماعیل بن جعفر، هُشیم بن بشیر، اسماعیل بن علی، عباد بن عوام، یحیی بن زکریا بن ابی‌زائده، سعید بن زکریا مدائنی و محمد بن عمر واقدی،^۷ که گویا در بغداد از آنان حدیث شنیده است.

کسانی چون ابوالعباس کُدیمی، اسحاق بن حسن حرابی، احمد بن حسین صوفی، محمد بن محمد باغندی، سلیمان داوود بن کثیر طوسی^۸ و ابوبکر بن ابی‌الدنیا و جمعی دیگر از او حدیث شنیده و روایت کرده‌اند.^۹

ذهبی او را با عناوین علامه، حافظ و مورخ عصر نام برده

و ستوده است.^{۱۰} ابن ندیم از او با عناوین نسب‌شناس، کریم، بخشنده و قاضی بغداد نام برده و نوشته است که وی سمت قضای قسمت شرقی بغداد را در زمان متوکل عباسی به عهده داشت.^{۱۱}

خطیب بغدادی او را مردی صالح، متدین، دانا و آشنا به تاریخ و ایام الناس دانسته و اضافه کرده است که او دارای تاریخی نیکو بوده است.^{۱۲}

نوشته‌اند که اسحاق بن ابراهیم مُصعبی، والی بغداد، به دستور مأمون، خلیفه عباسی، گروهی از عالمان، محدثان، فقیهان و قضات بغداد را در مجلسی گرد آورد، که از آن جمله می‌توان بشر بن ولید کندی، علی بن ابی‌مقاتل، احمد بن حنبل، قُتیبه، علی بن جعد^۴، فضل بن غانم، یحیی بن عبدالرحمان ریاشی و ابو حسان زیادی را نام برد. سپس نامه‌ای را که مأمون درباره خلق قرآن نوشته بود، دو بار برای آنان قرائت کرد و پس از آن از تک‌تک آنان پرسید که نظرشان درباره خلق قرآن و نامه مأمون چیست؟ برخی با مغالطه و بعضی با صراحت جواب می‌دادند، تا این‌که اسحاق بن ابراهیم، از ابو حسان زیادی پرسید که نظر تو در این باره چیست؟ وی جواب داد: قرآن کلام خداست و خدا خالق همه چیز است و مأمون امیر مؤمنان و امام

۱. تاریخ مدینه دمشق، ۱۴۷/۸-۱۴۸؛ تاریخ الاسلام، ص ۹۴.

۲. خزائن الکتب العربیة فی المذاهب، ۷۱۴/۲.

۳. الجرح و التعديل، ۲۵/۳؛ تاریخ طبری، ۲۰۸/۹ به بعد؛ تاریخ بغداد، ۳۵۶/۷-۳۶۱؛ الاکمال، ابن ماکولا، ۲۱۲/۴-۲۱۳؛ الانساب، سمعانی، ۳۵۹/۶-۳۶۰؛ تهذیب تاریخ دمشق، ۱۹۱/۴ به بعد؛ الفهرست، ابن ندیم، ص ۱۲۳؛

اللباب، ابن اثیر، ۵۱۵/۱؛ الکامل، ابن اثیر، ۴۲۳/۶-۴۲۷؛ ۸۲۷؛ معجم

الادباء، ۱۸/۹-۲۴؛ المعجم، ذهبی، ۴۳۷/۱؛ سیر اعلام النبلاء، ۴۹۶/۱۱-۴۹۸؛

عیون التواریخ، کتبی، ۱۵۷/۶ (خطی)؛ مرآة الجنان، یافعی، ۱۳۴/۲-۱۳۵؛

الجواهر المضية، ۱۹۱/۱؛ البداية و النهاية، ۳۴۴/۱۰؛ الوافی بالوفیات، ۹۸/۱۲-۹۹؛

شذرات الذهب، ۱۰۰/۲؛ تاریخ التراث العربی، فؤاد سزگین، ۱۴۴/۲/۱ (۳۱۶/۱)؛

معجم المؤلفین، ۱۵۵/۱/۲؛ خزانة الکتب القديمة فی العراق، ص ۱۹۷.

۴. سیر اعلام النبلاء، ۴۹۶/۱۱؛ الوافی بالوفیات، ۹۹/۱۲.

۵. سیر اعلام النبلاء، ۴۹۶/۱۱.

۶. معجم الادباء، ۱۹/۹.

۷. تاریخ بغداد، ۳۵۶/۷.

۸. همان.

۹. معجم الادباء، ۱۹/۹.

۱۰. سیر اعلام النبلاء، ۴۹۶/۱۱.

۱۱. الفهرست، ص ۱۲۳.

۱۲. تاریخ بغداد، ۳۵۸/۷.

به شصت سال می‌شود.^۶ ابن‌ماکولا نوشته است که زیادی تاریخی را براساس حوادث سالها نوشته است، با عنوان تاریخ علی‌السنین.^۷

به احتمال زیاد، نام کتاب نباید به این صورت باشد، بلکه وی تاریخ خود را براساس حوادث اتفاق افتاده، به ترتیب سال، تنظیم کرده است؛ چنان‌که خطیب نیز از این تاریخ نام برده است.^۸ و سپس آن را تعریف و توصیف کرده و آن را تاریخی نیکو به‌شمار آورده است و این تاریخ یکی از مصادر مهم احمد بن ابی‌طاهر طیفور در نوشتن کتاب بغداد بوده است.^۹

اثر دیگر او طبقات الشعراء است که گویا نسخه‌ای از آن در ضمن مجموعه‌ای در یکی از کتابخانه‌های حلب، در قرن هفتم هجری / سیزدهم میلادی وجود داشته است.^{۱۰}

او دارای کتابخانه‌ای نفیس بوده و بسیاری از مورخان از این کتابخانه نام برده‌اند و آن را به خوبی و نفاست و داشتن کتابهای نادر و ارزشمند توصیف کرده‌اند و به کتابدوستی و شیفتگی وی اشاره کرده‌اند. همچنین گفته‌اند علاوه بر این‌که خود وی کتاب می‌نوشت، دیگران نیز برای او کتاب می‌نوشته‌اند و احتمالاً وراقانی و نساخانی داشته که آثار دیگران را برای او استنساخ می‌کرده‌اند و بر غنای کتابخانه او می‌افزوده‌اند. ابن‌ندیم نخستین کسی است که از کتابخانه وی نام برده، و آن را به نفاست و بزرگی ستوده است.^{۱۱} یاقوت و صفدی نیز این کتابخانه را توصیف کرده‌اند.^{۱۲}

ماست و خداوند امور ما را در دست مأمون قرار داده است، و اگر امر کند می‌پذیریم و ما را از هر چیزی که بازدارد، گردن می‌نهم. اسحاق بار دیگر پرسید: آیا قرآن مخلوق است؟ ابوحنسان دوباره همان جواب را تکرار کرد. اسحاق گفت: این سخن امیرالمؤمنین مأمون است؟! ابوحنسان پاسخ داد که ممکن است چنین باشد، ولی وی مردم را به اعتقاد به این سخن امر نکرده است. و اگر تو بگویی که امیرالمؤمنین مرا امر کرده است که بگویم قرآن مخلوق است، من در جواب می‌گویم که او هرگز مرا به این مطلب امر نکرده است. اسحاق گفت: به من امر نکرده است که به تو چیزی بگویم. ابوحنسان گفت: من از امیرالمؤمنین مأمون اطاعت می‌کنم و فرمانبردار دستوره‌های او هستم.^۱ و بدین‌سان از جواب صریح خودداری کرد.

اسحاق حربی، شاگرد وی، می‌گوید: از ابوحنسان شنیدم که می‌گفت: خداوند را در عالم رؤیا دیدم که به‌سان نوری بزرگ و درخشان بود، و من نمی‌توانم آن را توصیف کنم. در میان آن نور مردی را دیدم که خیال می‌کنم پیامبر اسلام (ص) بود و مردی از امت خویش را در پیشگاه خداوند شفاعت می‌کرد. شنیدم کسی می‌گفت: آیا تو را کفایت نمی‌کند آنچه را برای تو نازل کردم در سوره رعد، آیه ۶: «و ان ریک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم»، و ناگهان بیدار شدم.^۲

او در سال ۲۴۱ ق به قضاوت منصوب شد و در دوره قضاوت او بود که متوکل وی را مأمور کرد تا عیسی بن جعفر بن محمد بن عاصم و یا احمد بن محمد بن عاصم را جلب کند، و پس از محاکمه وی، او را در ملاعیم هزار تازیانه بزند، زیرا جاسوسان متوکل خبر داده بودند که این شخص ابوبکر و عمر را دشنام داده است و منکر این اتهام هم نشده و توبه نکرده است. ابوحنسان زیادی دستور داد وی را حاضر ساخته و پس از این‌که او را هزار تازیانه زدند، رهایش کردند تا مُرد. سپس جنازه وی را به دجله افکندند.^۳

وی در ماه رجب سال ۲۴۲ یا ۲۴۳ چشم از جهان فرو بست؛ در حالی که هنوز مقام قضاوت مدینه المنصور یا شرق بغداد را به عهده داشت.^۴

عروة بن الزبیر، طبقات الشعراء، الابیاء و الامهات از تألیفات اوست.^۵ سلیمان طوسی یکی دیگر از شاگردان وی نقل کرده که از ابوحنسان شنیدم که می‌گفت: من تاریخی را نوشته‌ام که مربوط

۱. معجم الادیاء، ۲۱/۹ - ۲۴؛ الوافی بالوفیات، ۹۹/۱۲.
۲. تاریخ بغداد، ۳۵۷/۷ - ۳۵۸؛ سیر اعلام النبلاء، ۴۹۷/۱۱.
۳. تاریخ بغداد، ۳۵۷/۷.
۴. همان، ۳۶۰ - ۳۶۱.
۵. معجم الادیاء، ۱۸/۹ - ۱۹.
۶. سیر اعلام النبلاء، ۴۹۷/۱۱.
۷. الاکمال، ۲۱۳/۴.
۸. تاریخ بغداد، ۳۵۷/۷.
۹. تاریخ التراث العربی، ۱۴۴/۲/۱.
۱۰. همان، ۱۵۱/۱/۲.
۱۱. الفهرست، ص ۱۲۳.
۱۲. معجم الادیاء، ۱۸/۹؛ الوافی بالوفیات، ۹۸/۱۲.